

شوک وحشتناک پوست شیر به تماشاگران!

پوست شیر شوکی غیرمنتظره و عجیب به هواداران این سریال وارد کرد.

به گزارش سایت خبری پرسون، نویسندگان سریال پوست شیر یک نکته را بسیار خوب لحاظ کرده‌اند آن هم این است که همواره قدرت پیش بینی مخاطب را به چالش کشیده و او را بر سر انواع و اقسام حالت‌ها برای ادامه داستان قرار می‌دهند اما ...

عصر ایران؛ نهال موسوی - چهارشنبه شب (۱۷ اسفند) قسمت جدید سریال پوست شیر (قسمت دوم از فصل سوم) پخش شد و اتفاقات رخ داده در این قسمت سریال واکنش‌های متفاوتی را در میان مخاطبان بوجود آورده است.

برای خوانندگانی که سریال پوست شیر را ندیده‌اند و در آینده می‌خواهند ببینند، و یا علاقمندانی که هنوز موفق به دیدن این قسمت آخر نشده‌اند توصیه می‌کنم ادامه این نوشتار را نخوانند چون به قول معروف خطر اسپویل وجود دارد (لو رفتن داستان)، بخشی از اتفاقات سریال مورد بررسی قرار می‌گیرد که بهتر است بیننده درباره آن هیچ اطلاع و خبری نداشته باشید.

به احترام مخاطبان و لذت بردن از یک مجموعه نمایشی دوباره تاکید می‌کنم علاقمندان و مخاطبانی که سریال را تا قسمت دوم از فصل سوم «پوست شیر» دیده‌اند ادامه این متن را مطالعه کنند.

در قسمت دوم فصل سوم اتفاقی که رخ داد این است که عاقبت ساحل (دختر نعیم) پیدا شد، ابتدا تصور بر این بود که ساحل کشته شده و بعدتر متوجه شدند که او زنده است و روده شده است، بعد از دنبال کردن سر نخ‌ها از ۲ مسیر جداگانه توسط پلیس (محب مشکات) و پدر ساحل در نهایت مشکات و نعیم همراه با لیلیا (مادر ساحل) و صدرا (پسر علاقمند به ساحل) او را در خانه باغی که زندانی شده بود پیدا کردند.

طبیعتا این پیدا کردن ساحل بسیار اتفاق بزرگی است اما شوک و غافلگیری بزرگ آنجا بود که هنوز چند ساعتی از پیدا شدن ساحل نگذشته و هنوز همه سرخوش و خوشحال از این اتفاق بودند که ساحل به ضرب گلوله کشته شد. یک شوک تمام معنا به مخاطب. هنوز لذت این پیدا شدن بعد از دیدن ۱۸ قسمت از سریال زیر دندان بیننده نرفته بود که با کشته شدن ساحل به عزایی تمام عیار تبدیل شد.

رضا پروانه! قلب تو قلب پرنده، پوستت اما پوست شیر، زندون تن و رها کن ...

پوست اندازی شخصیت‌های «پوست شیر» در فصل سوم

تا این حد نزدیک بودن شادی و عزا حالتی از احساسات پیچیده را به وجود می‌آورد. که اتفاقا یک برگ برنده برای نویسندگان فیلمنامه پوست شیر است. بیننده فکرش را نمی‌کند حالا که ساحل پیدا شده و رهایی یافته دیگر اتفاق بدتری رقم بخورد، ولی رقم می‌خورد و او کشته می‌شود.

نویسندگان سریال پوست شیر یک نکته را بسیار خوب لحاظ کرده‌اند آن هم این است که همواره قدرت پیش بینی مخاطب را به چالش کشیده و او را بر سر انواع و اقسام حالت‌ها برای ادامه داستان قرار می‌دهند اما در نهایت به شکلی اتفاقات را رقم می‌زنند که بیننده اصلا تصورش را نمی‌کند.

به قولی نویسندگان همیشه یک قدم از مخاطبان جلوتر هستند. آنها خوب بلدند که گره کور ایجاد کنند، تمام نقاط رهایی را ببندند و بعد از روزه‌ای کوچک برای حل معما اقدام کنند. یکی از دلایل استقبال از مجموعه هم همین است که مخاطب همواره ترغیب می‌شود که بفهمد «حالا چی میشه؟»

به همین دلیل هم هست که در فضای مجازی بحث و گفتگو درباره اتفاقات پوست شیر بالا گرفته است، امروز در توئیتر یکی از موضوعات ترند شده برای ایران همین سریال است.

اما نکته اصلی از این جا به بعد است که برای انجام چنین اتفاقی دلیل و منطق لازم را خواهند داشت؟ آیا نویسندگان که چنین شوکی به مخاطب وارد کرده‌اند می‌توانند منطق دراماتیک آن را هم از کار در آورند؟ جواب این قضیه تکلیف سریال را مشخص می‌کند به همین دلیل می‌گویم ریسک بزرگی کرده‌اند.

شخصیت منفی داستان چرا تا این اندازه از نعیم یا حتی شاید محب مشکات (شهاب حسینی) کینه به دل دارد که دست به چنین کارهایی می‌زند؟ جواب این پرسش حیاتی است، اگر قانع کننده باشد که سریال را به یکی از پدیده‌های سریال سازی تاریخ سینما و تلویزیون ایران تبدیل می‌کند و اگر بالعکس مخاطب با جواب به این پرسش اقناع نشود یک سرخوردگی بزرگ را رقم خواهد زد.

اگرچه تا به همین قسمت هیجدهم پوست شیر از چند منظر واقعا یک اثر تماشایی و قابل توجه است اما باید منتظر ماند و تا آخر دید.

شخصاً انتظار و امید دارم که نویسندگان فیلمنامه برای این پرسش حیاتی جواب درخوری داشته باشند تا لذت دیدن این سریال پلیسی - جنایی را برای ما کامل کنند و تا همین امروز تلاش تمام عوامل پوست شیر دستم‌ریزاد گفتن دارد.

جیم جارموش در فیلم مطرحش «گوست داگ: سلوک سامورایی» میان نویس‌هایی را دربین فصول فیلم از آیین و رفتار سامورایی‌ها می‌نویسد، در یکی از آنها - به گمانم آخرین میان نویس فیلم - اشاره دارد که «پایان از همه چیز مهمتر است» باید منتظر ماند و پایان پوست شیر را دید.

پی نوشت:

اونور جنگل تن سبز در تیترا اشاره به شعر ایرج جنتی عطایی دارد:

قلب تو ، قلب پرنده
پوستت اما ، پوست شیر
زندون تنو رها کن
ای پرنده پر بگیر
اونور جنگل تن سبز
پشت دشت سر به
دامن
اونور روزای تاریک
پشت نیم شبای روشن
برای باور بودن
جایی شاید باشه شاید
برای لمس تن عشق
کسی باید باشه باید که سر خستگی هاتو
به روی سینه بگیره
برای دلواپسی هات
واسه سادگیت بمیره
حرف تنهایی ، قدیمی
اما تلخ و سینه سوزه
اولین و آخرین حرف
حرف هر روز و هنوز
تنهایی شاید یه راهه
راهیه تا بی نهایت
قصه ی همیشه تکرار
هجرت و هجرت و هجرت
اما تو این راه ، که همراه
جز هجوم خار و خس نیست
کسی شاید باشه شاید
کسی که دستاش قفس
نیست
قلب تو قلب پرنده
پوستت اما پوست شیر
زندون تنو رها کن
ای پرنده پر بگیر

منبع:عصر ایران